

فصلنامه سیاست دفاعی  
سال سیزدهم، شماره ۴۹، زمستان ۱۳۸۳

### مداخله آمریکا در بحران بوسنی\*

تاریخ دریافت مقاله :	۸۳/۹/۲	نویسندگان : بهادر امینیان*
تاریخ تأیید مقاله :	۸۳/۱۱/۲۰	مجتبی حق لسان
صفحات مقاله :	۱۱۱-۱۳۳	

#### چکیده

آمریکا در دهه ۹۰ در پی توسعه نفوذ و نهادینه کردن قدرت خود در مناطق مختلف بود. یکی از اولین میدانهای سنجش توانایی آمریکا در اروپا، بحران بوسنی و هرزگوین بود. آمریکا تلاش کرد با مدیریت بحرانی که اروپائیان در کنترل آن با مشکل روبرو بودند، قدرت و نفوذ خود را در اروپای شرقی و کل اروپا نهادینه و تثبیت نماید. این بحران به انعقاد قرارداد دیتون منجر گردید و آمریکا پس از آن نیز تلاش کرد با کنترل و تضعیف طرفهای درگیر و دولت‌سازی و کنترل بر جامعه و نهادهای آن جامعه و منطقه در حال شکل‌گیری را در اختیار گیرد. موفقیت نسبی آمریکا در این بحران الگوی رفتار این کشور در بحرانهای مشابه در کوزوو، افغانستان و عراق قرار گرفته است.

\* \* \* \* \*

#### کلید واژگان

بحران بوسنی، منطقه بالکان، آمریکا، استراتژی آمریکا، طرح ونس و اوئن، قرارداد دیتون.

\* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات دفاعی استراتژیک آقای مجتبی حق لسان، که در دانشکده و پژوهشکده علوم دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین(ع) دفاع شده است، می‌باشد.  
\* آقای دکتر بهادر امینیان استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع) است.

## مقدمه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تغییرات شگرفی در روابط بین‌الملل، بویژه در ابعاد امنیتی، به وجود آمد. صف‌بندی‌های سیاسی - نظامی شکل گرفته پس از جنگ جهانی دوم (ه‌بان دو بلوک رقیب) در اثر این رخداد بزرگ فرو ریخت و با رواج آزادی‌طلبی‌های سیاسی در اکثر کشورهای یاد شده و بروز بحران در برخی مناطق، به ویژه منطقه بالکان، ساختار سیاسی و امنیتی این منطقه به‌طور اساسی دچار دگرگونی گردید. در این راستا ایالات متحده ضمن توجه به فضای حاکم بر افکار دولتهای اروپایی برای اعمال مدیریت انحصاری در بحرانهای مربوط به این قاره با بهره‌برداری از تاکتیکهای خاصی، زمینه ورود و مشارکت خود را (علی‌رغم میل اروپاییان) در این بحران فراهم کرد.

مقاله حاضر، کوششی است در پاسخ به این سؤال که مداخله ایالات متحده در بحران بوسنی با چه انگیزه و اهدافی صورت گرفت؟ فرضیه یا پاسخ فرضی به این سؤال این است که مداخله آمریکا در بحران بوسنی باهدف استیلا، تسلط و گسترش نفوذ (سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی) آمریکا در منطقه بالکان و اروپا بوده است. برای بررسی این موضوع و آزمون و اثبات فرضیه، کوشش شده است اهداف و استراتژی آمریکا در منطقه بررسی و با توجه به بررسی میدانی رفتار آمریکا، استفاده از مشاهدات و تحقیقات میدانی، عملکرد آمریکا تبیین گردد.

## بررسی نظری رفتار آمریکا در بحران بالکان بر مبنای نظریه استیلا

با آشکار شدن ناکارآمدی نظریه‌هایی چون امپریالیسم و وابستگی، گروهی از نظریه‌پردازان، نظریه جدیدی را به نام "استیلا" ارائه نمودند. محورهای اصلی مارکسیسم الهام‌بخش قسمت مهمی از این نظریه‌ها بود (سیف‌زاده، ۱۳۷۶، ص ۱۲۱). اما آنها جزئیات این نظریه، یعنی مارکسیسم، را برای تبیین پویتهای بین‌المللی خود کافی نمی‌دیدند. در این ارتباط عده‌ای از اندیشمندان تلاش نمودند، علاوه بر عوامل پایدار تبیین‌کننده رفتار همچون منافع و قدرت، به متغیرهای مقطعی و غیرپایدار نیز توجه کنند. اندیشمندانی چون گرامشی و نوام چامسکی از این دسته هستند؛ آنها با توجه به بررسی اقدامات استیلاجویانه بازیگران سیاسی، کوشش نمودند تا در مورد انواع استیلا نظریه‌پردازی کنند و دسته دیگر مانند امانوئل والراشتاین، کوئینسی رایت و جورج مدلسکی برخلاف گروه

و دسته اول، نتایج و پیامدهای تلاشهای استیلاجویانه را در حوزه‌های اقتصادی، نظامی یا جهانی تعیین کرده‌اند. کوئینسی رایت در این خصوص عقیده دارد رقابت هژمونیک موجب پیدایش مقاطعی از جنگ و صلح می‌گردد. (سیف‌زاده، پیشین)

گرامشی با رهیافتی فرهنگی - ایدئولوژیک به طرح چرخه استیلای فرهنگی مبادرت نموده‌است. او عقیده دارد چنانچه جامعه‌ای بهتر از سایر جوامع بتواند جهان و مسائل مربوط به آن را تبیین نماید، از لحاظ فکری می‌تواند توانایی هدایت و رهبری فرهنگی جوامع دیگر را در اختیار بگیرد و از این طریق، عملکرد استیلاجویانه خود را مشروع جلوه دهد.<sup>۱</sup>

گیلپین نیز، به عنوان یکی از معروفترین نظریه‌پردازان هژمونی، با تعریف تلاشهای یک کشور برای کسب هژمونی شکل‌گیری نظام بین‌الملل را نتیجه تلاش این گروه از بازیگران، برای تأثیر بر ماهیت نظام بر اساس منافع خود معرفی می‌کند. (Gilpin, 1987)

بنابراین هر قدرتی بهتر از سایرین بتواند افکار عمومی را هدایت کند با تحمیل جهان‌بینی خود می‌تواند رهبری فرهنگی و هدایت افکار را در دست بگیرد و با تحکیم سلطه هژمونیک، رفتار سیاست خارجی‌اش را مشروعیت بخشد (ماربو، ۱۳۵۶). یوهان گالتونگ، طراح سیاست خارجی ایالات متحده در جهت تثبیت رهبری خویش بر نظام جهانی را با بهره‌گیری از مقوله‌هایی چون فرهنگ و دین و سه معیار اقتصاد لیبرالیستی (بازار آزاد) مسیحیت و یهودیت، و دموکراسی (انتخابات آزاد) ارزیابی کرده و شالوده این رهبری را در برگزیدگی ملت آمریکا از سوی خداوند می‌داند. بر اساس این نظریه، گالتونگ نظام جهانی را مانند دوایر متحدالمركزی می‌پندارد که ایالات متحده از سوی مرکز آن که متحدینش باشند، احاطه گردیده، که "خیر" نام دارد و در طرف دیگر و تقابل با آن طبقه "شر" قرار گرفته است که با سه معیار یاد شده اقتصاد لیبرالیستی، مسیحیت و یهودیت و دموکراسی مخالفت دارند. در این میان، بخش پیرامونی حداقل یکی از سه معیار یاد شده را پذیرفته‌اند، بر این اساس گالتونگ به برشماری مشخصه‌های رهبری آمریکا می‌پردازد.

۱- در این رابطه به نقش ایالات متحده در سیاست، فرهنگ و اقتصاد جهانی می‌توان اشاره کرد. این کشور علی‌رغم برخورداری از موفقیت‌های بسیار بالای اقتصادی و نظامی، همواره در راستای گسترش سیطره و هژمون خویش از ابزار کارآمد فرهنگی به شیوه‌های متعددی بهره‌برداری می‌نماید.

امریکا تنها حق، بلکه وظیفه دارد که مانند خداوند عمل نماید. بنابراین رفتار مبارزه و منازعه طلبانه امریکا از آنجا که ملت برگزیده است و خداگونه عمل می‌نماید، هیچ شباهتی به دیگر ملل نداشته و ندارد. امریکا تصمیم‌گیرنده نهایی است و به هیچ‌کس پاسخگو نمی‌باشد، تسلیم بی‌قید و شرط از سوی چالشگران تنها پیش‌شرط امریکاست. امریکایی‌سازی همان نظم خداوندی (نظم نوین جهانی) است و سیاست خارجی امریکا چیزی بین مسئولیت جهانی و انزواست.\* در واقع و بر اساس دیدگاه گالتونگ امریکا دارای نقش قضاوتی در میان سایر ملل است و انتقال تنها در میان همتراها صورت می‌پذیرد. به تعبیر دیگر، انتقام میان همتراهاست، اما مجازات از سوی نیروی بالاتر می‌باشد. (Galtung, 1990, pp.120-136)

نوام چامسکی، با رهیافت دیگری به پدیده استیلا نگریسته است. وی با دید انتقادی نسبت به سیاست تفوق‌جویانه ایالات متحده، این سیاست را زیر سؤال می‌برد. او عقیده دارد استیلاجویی ایالات متحده به‌طور آگاهانه‌ای مورد توجه و انتخاب قرار گرفته است، چرا که حفظ سلطه و تفوق جهانی امریکا از نیازهای اقتصادی این کشور ناشی می‌گردد. بر مبنای نظریه چامسکی، ایالات متحده برای حفظ هژمونی خویش همواره ارائه‌کننده تصویری هولناک از برخی پدیده‌های سیاسی بین‌المللی می‌باشد (آکسفورد، ۱۳۷۸، ص ۸۶). زیرا کسب چنین تصویری در اذهان عمومی، تحصیل مشروعیت برای استیلاگر را آسانتر می‌ساخت. مدل دیگر به نظریه نظام جهانی والراشتاین مربوط است که در آن مرکز استیلاگر کوشش می‌نماید تا استیلا و برتری خود را بر روابط استثماری مرکز - حاشیه مستقر سازد، به‌طوری که نقش و کارکرد هر یک از نظامهای تابعه، به منزله و مرتبت آن نظام تابعه فرعی در کل نظام جهانی سرمایه‌داری مرتبط می‌گردد. والراشتاین پیروزی لیبرالیسم را نوعی پیش‌آگاهی از بحران خود غرب و مرگ نهایی آن تلقی می‌کند.\*\*

\* اظهارات رئیس جمهور امریکا پس از ۱۱ سپتامبر در خصوص جنگ صلیبی و مسئولیت جهانی امریکا، احتمالاً اشاره به وظایف مقدسی است که گالتونگ در صیانت از معیارهای سه‌گانه اصول سیاست خارجی امریکا بیان می‌دارد.

\*\* در نظام گذشته بین‌المللی (نظام دوقطبی)، امریکا همواره با بهره‌گیری از همین خط‌مشی در قالب تهدید اتحاد جماهیر شوروی، توانست اولاً انگیزه لازم را برای سرمایه‌گذاری و تلاش در جهت برتری صنعتی این

و بالاخره مدل پیشوایی مدلسکی با این ویژگی که پیشوای جهانی، بازیگری است که توان نوآوری و حرکت به جلو را در جهت ارتقای مصلحت عمومی دارد. او معتقد است قدرتهای جهانی از واحدهایی هستند که به طور انحصاری، عهده‌دار نظم بخشیدن به نظام بین‌المللی می‌باشند. با طرح این چارچوب تاریخی وی پیش‌بینی می‌کند که در آینده تحولات چرخه‌ای زمینه‌ساز پیدایش دو پویش را فراهم آورد:

الف) پیشوایی آمریکا: ب) دگرگونی احتمالی در پویش جنگهای جهانی. به همین منظور ایالات متحده کوشش می‌نماید تا با ایجاد نوآوری اقتصادی و سیاسی تحقق پویش اور را غیرمحمول سازد. (آکسفورد، پیشین) به نظر می‌رسد در دهه ۱۹۹۰، نوعی حالت گذار در سیستم بین‌المللی حاکم بوده است که آمریکا می‌کوشید، نوعی نظام سلسله مراتبی غیردستوری در آن حاکم نماید و در مواردی نیز موفق به رهبری قدرتهای اروپایی و سازمان ملل شده بود، و بتدریج نوعی هژمونی همراهانه حاکم کرده بود. این چارچوب کلان، مبنای رفتار آمریکا در منطقه را تشکیل می‌داد و آمریکا نیز برای تثبیت موقعیت خود از آن بهره می‌گرفت. (امینان، ۱۳۸۱)

#### زمینه‌ها و دلایل پیدایش بحران در جمهوری بوسنی و هرزگوین

پس از پیروزی مبارزان پارتیزان در جنگ جهانی دوم در یوگسلاوی، تیتو رهبر این گروه در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵م. جمهوری خلق یوگسلاوی را بنیان نهاد. در همین زمان و در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۴۶م کشور یوگسلاوی با توجه به ترکیبات قومی - سرزمینی به صورت یک دولت فدرال درآمد، و بتدریج به اردوگاه شرق و اتحاد شوروی گرایش پیدا کرد (Crampton, 2002, pp.19-25). اختلاف نظر بین تیتو و استالین، باعث استقلال نسبی تیتو شد و غرب نیز برای حمایت از او و جلوگیری از حمله شوروی به آن کشور، به یاری وی شتافتند. یوگسلاوی همزمان از کمکهای غرب و آمریکا در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی نیز بهره‌برداری کرد. تیتو در نقش رهبری

---

کشور نسبت به رقیبش را در سطح ملی ایجاد کند و گامهای مؤثری را در این راستا بردارد. ثانیاً زمینه لازم را برای دفع چنین تهدیدی در قالب و گسترش حضور و نفوذ خود در اقصی نقاط جهان، بویژه اروپای غربی، برای مقابله با تهدید شوروی بردارد. در این راستا ایالات متحده به سیاستها و اقدامات خود رنگ و بویی انسانی و بشردوستانه می‌داد.

قدرتمند و به عنوان مظهر وحدت ملی، توانست این مجموعه مرکب از حیث سرزمین، جمعیت و اقوام را به هم پیوند دهد و نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز را در میان آنها ایجاد نماید (Civic, 1991, pp.63-64). تیتودر ۴ می ۱۹۸۰ فوت کرد، با فوت او علت بقای جمهوری فدراتیو یوگسلاوی نیز از بین رفت. پس از او کشور در یک سیستم چرخشی به صورت شورای ریاست جمهوری تا سال ۱۹۹۰م اداره شد. با فروپاشی شوروی، موانع موجود برای استقلال و آزادی کشورهای پیرامونی، بویژه یوگسلاوی، که در مسأله آرمان سیاسی دولت (مهمترین نیروی متحدکننده و جزء جدایی‌ناپذیر یکپارچه‌سازی ملی) بشدت دچار ضعف، استیصال و چالش شده بود فراهم آمد. از همین رو وحدت ملی در کشور چندپاره قومی یوگسلاوی زمینه را برای واگرایی اقوام تشکیل دهنده ملت یوگسلاوی فراهم کرد و هر گروه قومی برخوردار از قلمرو جغرافیایی ویژه، اقدام به جدایی‌گزینی از دولت مرکزی نمود. (حافظ‌نیا، ۱۳۷۸)

بوسنی و هرزگوین، به عنوان یکی از این جمهوریها که در طول تاریخ حیاتی مستقل داشت، نیز در تاریخ ۲۹ فوریه ۱۹۹۲ همه‌پرسی استقلال را بر اساس اصول بین‌المللی، با نظارت جهانی برگزار نمود. در این همه‌پرسی بیش از یک و نیم میلیون نفر، که ۶۴ درصد از شهروندان بوسنی را تشکیل می‌دادند، شرکت کرده و به جمهوری مستقل و غیرقابل تقسیم بوسنی و هرزگوین رأی دادند. صربهای بوسنی\* که فقط ۳۲ درصد از ترکیب جمعیتی این جمهوری را تشکیل می‌دادند، ضمن تحریم رفتارندوم سراسری در بوسنی، طرح استقلال را رد کرد و اعلام استقلال بوسنی و هرزگوین را به مفهوم آغاز جنگ\*\* در این جمهوری قلمداد کردند. (SIPRI, 1998, p.42; and)

شورشیان صرب، تحت رهبری رادوان کارادزیچ و حمایت‌های همه‌جانبه (تسلیماتی و تدارکاتی و نیروهای انسانی) ارتش فدرال یوگسلاوی، نخستین درگیریهای خود را

\* اقلیت صرب در بوسنی پیرو مذهب ارتدکس می‌باشند و پیوندهای گسترده قومی - مذهبی با کشور صربستان دارند.

\*\* از ماهها قبل، مقادیر زیادی سلاح و مهمات توسط ارتش فدرال یوگسلاوی در اختیار صربهای بوسنی قرار گرفت و آنها را کاملاً آماده جنگ نمود. مسلمانان بدون آگاهی از این توطئه، تلاشهای خود را به آماده‌سازی زمینه‌های شناسایی استقلال بوسنی معطوف نموده بودند، و تصور می‌کردند که اروپا از احیای دموکراسی و رأی مردم بوسنی برای تعیین سرنوشت سیاسی خود، در قبال تهدید نظامی صربهای شورشی دفاع خواهد کرد.

با نیروهای دفاعی صرب بوسنی و هرزگوین، در تاریخ ۲ مارس فعالیت مستقل خود را در سارایوو آغاز کردند و در سوم مارس با برگزاری referendum ویژه، تشکیل جمهوری صربهای بوسنی و استقلال آن را اعلام و در اکتبر ۱۹۹۱ پارلمان خود را تأسیس و یک ماه بعد از درگیریها در سارایوو، یعنی در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۹۱، تأسیس جمهوری صربهای بوسنی SDS-BIH را به طور رسمی اعلام کردند. (آسایش زارچی، ۱۳۷۴، ص ۱۴)

بدین ترتیب، یکی از بزرگترین درگیریها و جنگها در سالهای پس از جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد و امنیت کل اروپا را به خطر انداخت. به موازات تشدید بحران، گسترش دامنه جنگ و افزایش فشارهای بین‌المللی برای کاهش دامنه تصاعدی بحران، ارتش فدرال یوگسلاوی نیمی از قابلیت نظامی باقی‌مانده خود را در بوسنی به شورشیان صرب اهدا کرد، که ارتش مستقلی را به وجود آورده بودند. این اقدام ارتش فدرال در واقع تأسیس یک ارتش تحت فرمان یک کشور خارجی در بوسنی بود، که وظیفه داشت از آرمان ملی و سیاسی رهبران بلغراد با تجهیزات مدرن و انبوه حمایت نماید. (Friedman, 2004)

#### تلاش اروپاییان برای مدیریت بحران

با گسترش دامنه جنگ و بحران میان اقوام تشکیل دهنده جمهوری بوسنی و هرزگوین، اروپاییان که به واسطه فروپاشی شوروی خواستار تجدیدنظر در ساختار سیاسی - امنیتی اروپا بر مبنای وضعیت جدید بودند، تلاش خود را برای جلوگیری از توسعه بحران و جنگ، به صورت مستقل و با تکیه بر پتانسیلهای اروپایی، در منطقه آغاز کردند. بر این اساس، آنها طرحهای سیاسی متعددی را مطرح کردند که مهمترین آنها طرح ونس - اوئن\* و اوئن - استولتنبرگ\*\* بود، که به دلایل مختلفی به موفقیتی

\* براساس این طرح، بوسنی و هرزگوین به ده ایالت یا (کانتون) تقسیم و اداره هر یک از کانتونها به اکثریت نژادی همان کانتون واگذار شد، سه ایالت آن به صربها، سه ایالت به مسلمانان و دو ایالت به کرواتها و یک ایالت به صورت مشترک به مسلمانان و کرواتها واگذار می‌شد، و منطقه بزرگ سارایوو به صورت بی‌طرف و در اختیار سه گروه قومی قرار می‌گرفت.

\*\* این طرح از طرف دیوید اوئن و استولتنبرگ در خلال گفتگوهای صلح رؤسای جمهوری صربستان، مونته نگرو، کراوسی، بوسنی و یونان و نیز رهبر صربهای بوسنی (کاراجیچ) به کنفرانس ارائه گردید. بر اساس این طرح که بوسنی را به سه ناحیه قومی تقسیم می‌کرد، ۵۲ درصد از خاک بوسنی به صربها ۱۷ درصد به کرواتها و ۳۰

دست نیافتند، اتحادیه اروپا به دلیل تأکید بر راهبرد سیاسی برای خاتمه دادن به جنگ در بوسنی و هرزگوین، در عمل جلوگیری از تشدید جنگ و افزایش فشار صربها در داخل بوسنی بر مسلمانان و نیز تداوم کمکهای بلغراد به شبه‌نظامیان صرب (که شامل ارسال مهمات تدارکات و نیروی انسانی بود) کاری از پیش نبرد. منتقدین رفتار اروپا، اعتقاد داشتند که اصولاً اتحادیه اروپا در درک ماهیت بحران بوسنی دچار اشتباه شده و بحران مذکور را صرفاً سیاسی پنداشته است، بنابراین فقط بر راه‌حلهای سیاسی تأکید می‌نماید. ناکارآمدی اقدامات اولیه اتحادیه اروپا از یک‌سو و اصرار صربها بر پیشبرد استراتژی راهبردی خود، (که همانا پاکسازی قومی و نژادی مناطق صرب‌نشین از مسلمان و کروات، بر اساس تئوری قتل‌عام و ایجاد وحشت و مهاجرت و سپس الحاق مناطق صرب‌نشین بوسنی به صربستان، جهت تحقق آرمان صربستان بزرگ بود)، امکان حل و یا هر گونه تلاش سیاسی را برای توقف جنگ از بین برد.

فقدان سیاست خارجی واحد در جامعه اروپا (به دلیل وجود دیدگاههای متعدد از جانب کشورهای بزرگی چون آلمان و فرانسه و بریتانیا، که هرکدام راه‌حل خاصی را پیشنهاد می‌کردند) و نبود ابزارهای مؤثر و کارآمد، سبب شد کشورهای اروپایی نتوانند اقدامات مؤثری را (از جمله به‌کارگیری نیروی نظامی قدرتمند) برای مداخله، مدیریت و خاتمه بحران (Newsweek, 1995, p/19) به عمل آورند، جامعه اروپا که در حل مسأله دچار سردرگمی خاصی شده بود، سرانجام خواهان مداخله امریکا برای حل بحران بوسنی شد.\*

---

درصد نیز به مسلمانان داده می‌شد، و یک درصد باقی‌مانده (سارایوو) تحت نظارت سازمان ملل قرار می‌گرفت. در این طرح جمهوری بوسنی هرزگوین به سه واحد نژادی همراه با یک دولت مرکزی ضعیف تحت عنوان جمهوریهای متحده بوسنی و هرزگوین تقسیم می‌شد. این طرح توسط هر سه طرف درگیر مورد قبول واقع شد. به هم خوردن اتحاد مسلمانان و کرواتها در تابستان ۱۹۹۳ و همکاری غیرمنتظره صربها و کرواتها شکست بزرگی برای مسلمانان بود، که به تحکیم موضع صربها منجر گردید. از این رو هر سه طرف درگیر به تقسیمات داخلی تن دادند.

\* اروپا و آمریکا دارای دیدگاههای متفاوتی در بحران بوسنی و پس از آن بودند. منابع متعددی در این مسأله وجود دارد از جمله بنگرید: (رادون و کادینویچ، ۱۳۷۹، صص ۱۱۵-۱۳۶).



پیش از آغاز بحث در مورد نحوه ورود و مداخله آمریکا در بحران بوسنی، به بیان مطالبی در مورد دلایل علاقه آمریکا به منطقه بالکان و استراتژی این کشور در بحران یاد شده می‌پردازیم.

#### الف) دلایل علاقه آمریکا به بالکان

پس از فروپاشی شوروی در عمل کنترل و نظارت بر منطقه اروپای مرکزی و شرقی از دست حاکمان مسکو خارج گردید، ولی رقابت و تلاش برای نیل به مطلوبیت ژئوپلیتیکی در منطقه اروپای مرکزی بین روسیه، کشورهای اروپایی و ایالات متحده به مجموعه اروپا به عنوان مهمترین تکیه‌گاه ژئوپلیتیکی خود، سبب گردید تا این کشور به مدیترانه تا اقیانوس اطلس همواره توجه ویژه‌ای داشته باشد (فونتن، ۱۳۶۴). (از دیدگاه ژئوپلیتیسینهای آمریکایی، توسعه‌طلبی آلمان به سوی شرق اروپا و توسعه‌طلبی روسیه به سوی غرب اروپا، نتایج یکسانی را برای امنیت ایالات متحده دارا می‌باشد) (متی، ۱۳۷۶، ص ۴۸). کنترل منطقه بالکان مزیت‌های استراتژیک متعددی برای آمریکا فراهم می‌آورد؛ در محدوده نفوذ سنتی روسیه خلل ایجاد می‌کرد و جای پای محکمی برای آمریکا فراهم می‌ساخت، پایگاه مطمئنی در غرب خاورمیانه ایجاد می‌کرد و کشورهای متعدد در حال جهت‌گیری در این منطقه را با آمریکا همراه می‌ساخت و نقش مطمئنی در تثبیت هژمونی منطقه‌ای و جهانی آمریکا ایفا می‌کرد. بدین جهت حضور در منطقه بالکان به دلایل ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچر\* برای ایالات متحده از اهمیت و اولویت بسیار برخوردار می‌باشد، به طوری که رئیس جمهور اسبق آمریکا، کلینتون، در اظهارات خود خطاب به مردم آمریکا در ۲۷ نوامبر ۱۹۹۵ می‌گوید: «دخالت نیروهای ما در بالکان با منافع استراتژیک آمریکا انطباق داشته و هدف از این دخالت برقراری ثبات در اروپای مرکزی و حفظ رهبری فعال آمریکا در جهان اسلام می‌باشد.» (محمدقدس، پیشین، ص ۲۸۵) در همین ارتباط وی در مقاله‌ای تحت عنوان «مأموریت ما در بوسنی» می‌نویسد: «در هیچ محلی مانند بالکان رهبری آمریکا احساس نمی‌شود.» (پیشین)

\* یکی از اصطلاحات ابداعی والراشتاین است که مراد از آن چارچوب فرهنگی نظام جهانی است (والراشتاین،

ب) استراتژی امریکا در منطقه بالکان

۱) بهره‌مندی از موقعیت راهبردی بالکان:

برای درک بهتر رقابتهای ژئوپلیتیکی دو ابرقدرت برای گسترش دامنه نفوذ خود در اروپا، بویژه اروپای مرکزی و شرقی که به قول والتر لپمن موضوع اصلی جنگ سرد بود، کافی است بدانیم که در دوران جنگ سرد بالغ بر یک میلیون و صدهزار نفر (بزی، ۱۳۶۸) سرباز و نیروی نظامی در اروپا صورت‌بندی استراتژیکی ویژه‌ای را به وجود آورده بودند که در این میان اتحاد جماهیر شوروی سابق با ۸۰۰ هزار نفر سرباز و ایالات متحده با ۳۰۰ هزار نفر نیروی نظامی امنیت و جایگاه بین‌المللی این منطقه را مشخص می‌کردند.

با انحلال پیمان ورشو در سال ۱۹۹۰ و فروپاشی امپراتوری بزرگ شرق در سال ۱۹۹۱، در بخش شرقی و مرکزی اروپا، بویژه منطقه بالکان، هیچ‌گونه ساختار امنیتی مشخصی که دارای کارکرد ویژه و تعریف‌شده‌ای در نظام بین‌الملل باشد به وجود نیامد. در نتیجه منطقه‌ای که تا پیش از این به عنوان کانون رقابتهای ژئوپلیتیکی بین دو ابرقدرت "قلب زمین"\* از آن یاد می‌شد، دچار نوعی خلأ امنیتی در بخش شرقی و مرکزی شد. که به نظر برخی کارشناسان مسائل امنیتی، می‌توانست بخش غربی اروپا را نیز دچار بی‌ثباتیهای سیاسی و امنیتی نماید. به همین دلیل امریکا و متحدان اروپاییش که نسبت به شکل‌گیری خلأ امنیتی در منطقه بالکان بشدت احساس نگرانی می‌کردند درصدد برآمدند تا از شکل‌گیری چنین روندی جلوگیری نمایند، زیرا هر کشور یا مجموعه امنیتی که می‌توانست قسمت اروپایی شرقی و مرکزی را در ساختار درونی خود هضم نماید، در آن صورت قادر می‌شد در سلسله مراتب قدرت بین‌الملل جایگاه مناسبتری پیدا کند. اعمال این امر توسط اروپا مقدور نبود. اتحاد شوروی نیز دچار فروپاشی شد و با انحلال پیمان ورشو در سال ۱۹۹۰ موافقت نموده بود. بنابراین صرفاً امریکا می‌توانست با بهره‌گیری از شرایط و شاخصهای ویژه خود، ساختار امنیت فراقاره‌ای را به شرق اروپا گسترش دهد (منقی، پیشین، ص ۱۴۰). علاوه بر این توجه به نقش ژئوپلیتیک بالکان که به عنوان حلقه اتصال اروپا و آسیا، کنترل بخشهای شرقی و

\* مکیندر در ابتدای قرن بیستم این اصطلاح (Heart Land) را به کار برد.

غربی اروپا را با استفاده از پایگاههای دریایی موجود در منطقه ممکن می‌سازد، می‌تواند به عنوان راهبردی اساسی در سیاست حفظ سیادت دریایی امریکا قلمداد گردد.\*

### ۲) کنترل رقیب اروپایی و روسیه

ضرورت حضور مؤثر ایالات متحده در کنار روسیه و اروپای واحد در حال رشد، مقوله‌ای جدی در روابط بین‌الملل است، هر چند روسیه امروز در گرداب مشکلات اقتصادی خود به سختی غوطه‌ور شده، و اروپای واحد راه درازی را برای وحدت کامل در پیش دارد، برای امریکا مسأله اروپای واحد و روسیه به دلیل داشتن ظرفیتهای بسیار در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... موضوع مورد بحث و توجه نظریه‌پردازان امریکایی است. حضور در اروپای مرکزی و بالکان در حقیقت امکانی در چارچوب سیاست حفظ اهرمهای تعادلی قدرت در منطقه است که در موقع لزوم با به‌کارگیری تاکتیکهای مناسب عملیات متوازن‌سازی نسبی قدرت در این منطقه حساس را برای ایالات متحده ممکن می‌سازد.\*\*

### ۳) تحکیم پایه‌های نظام نوین

ایالات متحده در سایه حل بحران در منطقه بالکان، بویژه پس از اثبات ناتوانی اروپاییان در کنترل و مدیریت بحران مذکور بخوبی توانست توانایی خود را در قالب تئوری نظم نوین (سلیمی، ؟، ص ۸۸) تا حدود زیادی اثبات نماید. نظر به جایگاه و اهمیت اروپا در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی امریکا، کسب این موفقیت عاملی شد تا عبور از موانع موجود در روند تحقق استراتژی ایالات متحده که تثبیت هژمونی و سلطه بر اروپا بود، تسریع و هموار گردد. به عبارت دیگر، پذیرش سیستم نظم نوین به

\* این منبع در مورد موقعیت منطقه بالکان و نقش قدرتهای بزرگ مطالب مفیدی ارائه می‌کند:

(Brown, 2001. pp.215-241)

\*\* علی‌رغم اینکه امریکا بارها به‌طور رسمی اعلام کرده که به هیچ‌صورتی تشنج‌ها را در کنار متحدین اروپاییش تحمل نمی‌کند، اما رد پای این کشور در توسعه و گسترش بحرانهای منطقه‌ای در مناطق مختلف اروپا بویژه اروپای مرکزی و بخصوص در بحرانهای موجود در بالکان، از جمله بحران بوسنی، بحران در یوگسلاوی و کوزوو و همچنین بحران آلبانی و مقدونیه می‌توان نام برد.

رهبری امریکا از سوی کشورهای اروپای غربی، تا حدود زیادی موضوع رهبری امریکا را در سایر نقاط مهم و بحرانی توجیه نمود. به نظر برخی کارشناسان سیاسی در اروپا و بالکان، نقش ایالات متحده در تعمیق و پیچیدگی بحران و جنگ در این بخش از اروپا در راستای ایجاد برنامه نوینی بود که پس از فروپاشی نظم گذشته باید محقق می‌شد. دکتر تئودور تریغونوف\* در این باره می‌گوید: «عامل اصلی خارجی درگیرها در بالکان، منافع امریکا تحت عنوان نظم نوین جهانی است ... در نظر داشته باشیم که هدف از برقرای صلح، صلح نیست. بر همین اساس، نزاعهای قومی - مذهبی که به خاطر ماهیت خود نمی‌توانند بدون دخالت مستقیم نیروهای خارجی به وجود آیند، از سوی رهبران به اصطلاح نظم نوین جهانی به عنوان تجاوزگری توأم با صلح توجیه می‌گردند» (www.hawza.net) در تبیین و تشریح عامل سوم، یعنی تحکیم پایه‌های نظام نوین، سیاست و برنامه‌های زیر با جدیت پیگیری شد.

- ۱- لزوم تجدید حیات ناتو به عنوان یک ضرورت دفاعی و امنیتی برای تأمین ثبات در اروپا.\*\* لازم به توضیح است که ناتو مهمترین سازوکار پیوند امریکا با اروپا، تعمیق نفوذ و کنترل امریکا بر اروپا محسوب شده است و تداوم حضور آن، نقش مهمی در قدرت امریکا در منطقه داشته است.
- ۲- جلوگیری از ایجاد صف‌بندیهای موفق جدید، بویژه در بخش دفاعی و امنیتی در اروپای غربی (مباحث مربوط به تشکیل ستون دفاعی اروپایی) با توجه به اینکه بخش عظیمی از توان سیاسی - نظامی و امنیتی امریکا در سایه همکاری با کشورهای اروپایی تأمین می‌گردد.
- ۳- تسریع در روند روی کار آمدن طیفهای سیاسی متمایل به غرب و امریکا در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی.

\* استاد دانشکده روابط بین‌الملل و اقتصاد دانشگاه صوفیه و عضو کادر رهبری حزب لیبرال دموکرات بلغارستان.  
 \*\* تجدید حیات ناتو به عنوان یک مدل موفق از همکاریهای دسته‌جمعی دفاعی و امنیتی برای کشورهای اروپای شرقی و مرکزی، که دستخوش تحولات سیاسی - اجتماعی گردیده بود و برای فائق آمدن بر چالشهای پیش‌روی خود از شرکت در چنین پیمانهای استقبال می‌نمود، فرصت مناسبی را برای تحقق بخش مهمی از برنامه کلان امریکا را به وجود آورد.

- ۴- ایفای نقش تعداد زیادی از کشورهای عضو پیمان ثبات، در مداخلات آمریکا در سایر نقاط جهان.\*
- ۵- ایجاد و حمایت از متحدان منطقه‌ای: با توجه به حضور سنتی کشورهای اروپایی و روسیه در منطقه بالکان، آنها دارای متحدان سنتی قدرتمندی بودند و آمریکا به عنوان یک کشور تازه وارد به منطقه، فاقد چنین پایه قدرتی بود. سیاستهای آمریکا در منطقه باعث پیدایش دولتها و کشورهای متحد آمریکا در منطقه گردید، که در تحولات منطقه‌ای و جهانی به طرفداری از آمریکا فعال شدند.\*\*

#### ج) استراتژی آمریکا در بحران بوسنی و هرزگوین

سال ۱۹۹۴ با حرکت‌های آهسته آمریکا برای ورود به بحران بوسنی (که در پوشش کمک به کشورهای اروپایی برای حل این بحران بود) آغاز شد، در حالی که مسلمانان همزمان تحت فشار سیاسی و نظامی هماهنگی از سوی صربها و کرواتها بودند، دولت کلینتون مقدمات تحقق استراتژی مداخله‌گرانه خود را بر مبنای پایان دادن به جنگ از طریق تضعیف توان نظامی طرفهای درگیر و استقرار صلح و نظم موردنظر آمریکا فراهم نمود. آمریکا در گام نخست با تکیه بر پتانسیلهای سیاسی و نظامی خود توانست توافق طرفهای درگیر برای قبول آتش‌بس و امضای معاهده صلح (موسوم به دیتون) را در جمهوری بحران‌زده بوسنی و هرزگوین به وجود بیاورد و در گام بعد، با ایجاد ساختاری منحصر به فرد و ناکارآمد حضور خود را به عنوان ناظم و محور ثبات و اهرم

\* رهبران ۹ کشور حوزه بالکان چون آلبانی، بلغارستان، بوسنی، کرواسی، مقدونیه، یونان، رومانی، ترکیه، صربستان و مونتنگرو، (که بیشتر آنها در شرق اروپا قرار گرفته و برخی از آنها در جریان اختلاف در اتحادیه اروپا بر سر شرکت در جنگ عراق با آمریکا و انگلستان اعلام همبستگی کرده بودند) در اوج جنگ عراق طی یک نشست ویژه به نام همبستگی که در بلگراد تشکیل شد، ضمن بحث در زمینه تسریع در طرح ایجاد اروپای واحد از روند: دموکراسی جهانی که آمریکا خود را پرچمدار آن می‌داند حمایت کرده و بر شرکت فعال در ناتو و جنگ در عراق تأکید کردند.

\*\* از این کشورها و دولتها می‌توان به دولتهای بوسنی، لهستان، چک، مجارستان و ... اشاره کرد. برخی از این کشورها خود را به عنوان تنها متحدان اروپایی آمریکا در حمله به عراق مطرح کردند. در مورد این بحث بنگرید:

(Meyer, 2002, p.16)

متعادل‌کننده قدرت در این جمهوری تازه استقلال یافته ضروری و تثبیت نماید. تحقق این استراتژی در سایه اجرای سیاستها و برنامه‌های زیر امکان‌پذیر شد:

- ۱- تضعیف احزاب سنتی و ملی‌گرا در جمهوری بوسنی (صربها، کرواتها و بوشنیاکها)؛
- ۲- کمک به روی کار آمدن احزاب متمایل به امریکا و غرب؛
- ۳- افزایش اختیارات نماینده جامعه جهانی در اداره جمهوری بوسنی و هرزگوین؛
- ۴- کنترل امنیت و مسائل نظامی بوسنی توسط ناتو و نیروهای SFOR.

(د) بررسی عملکرد امریکا در بحران بوسنی

#### ۱- ارائه و اجرای طرح دیتون

طرح صلح دیتون که در دو بخش\* سیاسی و نظامی برای تحقق یک دولت یکپارچه چند ملیتی با کمک ایالات متحده و کشورهای اروپایی (قدرتمند) طراحی شده بود، تنها توانست آتش جنگ در این جمهوری را که برخی از نویسندگان غربی آن را جنگ داخلی<sup>۱</sup> و عده‌ای دیگر (مسلمانان) آن را جنگ تجاوزکارانه<sup>۲</sup> تعبیر کرده‌اند را بعد از سه سال و اندی متوقف نماید.\*\* با خاتمه جنگ در جمهوری بوسنی و هرزگوین، که سایر کشورهای منطقه بویژه همسایگان بوسنی و هرزگوین از جمله کرواسی و یوگسلاوی را بشدت تحت تأثیر قرار داده بود، ایالات متحده گامهایی را در راستای وابسته نمودن بیش از پیش ساختارهای سیاسی - امنیتی بوسنی و هرزگوین سپس سایر کشورهای منطقه بویژه کرواسی و جمهوری یوگسلاوی (پیشین) به امریکا

\* طرح صلح دیتون، که در دو بخش سیاسی (با مسئولیت اروپاییان) و نظامی (با مسئولیت آمریکا) تنظیم شده بود، عملاً جمهوری بوسنی و هرزگوین را از نظر اداری به دو نهاد سیاسی شامل جمهوری صربهای بوسنی (صربسکا) و فدراسیون کروات - مسلمان تقسیم کرد. بنا به نظر کارشناسان مسائل منطقه، عدم جامعیت طرح و مهندسی غلط آن که بدون توجه به زمینه‌های اصلی بروز بحران و صرفاً به خاطر پیشبرد اهداف سیاست خارجی امریکا طراحی شده بود، تنها توقف جنگ را در پی داشت.

1- Civil War

2- Aggressive War

\*\* مسلمانان معتقد بودند که این جنگ بر اثر تجاوز صربها از کشور صربستان و برنامه‌های آن کشور رخ داده و یک جنگ داخلی نبوده است.

برداشت. این کشور تلاش نمود با تعقیب سیاستها و اجرای برنامه‌های زیر موانع احتمالی در مسیر سیاستهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود را مرتفع و هموار نماید.

#### ۱/۱) ایجاد ساختار سیاسی (دولت‌سازی)

ساختار نامناسب و غیرکارآمد سیاسی در جمهوری بوسنی و هرزگوین، در حقیقت معلول اقدامات و سیاستهای ایالات متحده در آن سال می‌باشد، این کشور در سال ۱۹۹۴ و در خلال جنگ در بوسنی اقدام به طراحی فدراسیون مسلمان - کروات و تشکیل ارتش مشترک از مسلمانان و کرواتها نمود. این طرح که در اساس به منظور ایجاد موازنه میان طرفهای درگیر و در تقابل با طرح ایجاد جمهوری صربهای بوسنی موسوم به صربسکا و ارتش وابسته به آن شکل گرفت و با تحمیل پیمان به اصطلاح صلح دیتون به طرفهای درگیر در سال ۱۹۹۵ ابعاد بیشتری یافت. طرح دیتون (بنا به نظر مسئولان وقت دستگاه سیاست خارجی این کشور) که تنها با هدف خاتمه جنگ در بوسنی و هرزگوین طراحی و به مرحله اجرا درآمد، مهمترین عاملی بود که سبب پیدایش ساختار شکننده، ناکارآمد و متناقض در بخشهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی این جمهوری گردید، این ضعف و شکنندگی ساختاری (در پیمان دیتون و قبل از آن در طرح فدراسیون مسلمان - کروات) به گونه‌ای است که امروزه علی‌رغم گذشت هشت سال از آن طرح بحران در این جمهوری در اشکال دیگری همچنان ادامه دارد.

#### ۱/۲) کاهش اختیارات دولت ملی (حاکمیت خارجی و استعمار فرانونین)

با آشکار شدن ناکارآمدی ایده‌های مندرج در پیمان دیتون، جامعه جهانی (که تحت تأثیر نفوذپذیری فراگیر ایالات متحده قرار دارد) ضمن توسعه دامنه اختیارات و قدرت نماینده عالی خود در بوسنی، چندگانگی حاکمیت در این جمهوری را بیش از پیش پیچیده‌تر ساخته است، به گونه‌ای که امروزه حاکمیت سیاسی در جمهوری بوسنی و هرزگوین مدلی کاملاً منحصر به فرد در جهان می‌باشد، این کشور علاوه بر داشتن دو نهاد سیاسی مستقل در داخل (جمهوری صربهای بوسنی و فدراسیون مسلمان - کروات) عملاً تحت نوعی حاکمیت خارجی قرار دارد که توسط نماینده عالی جامعه جهانی اعمال می‌گردد، در این راستا دفتری به نام دفتر نماینده عالی جهانی پیش‌بینی گردید که مسئولیت نظارت بر بخش سیاسی پیمان دیتون را بر عهده دارد. این نماینده

وظیفه دارد ضمن ایجاد هماهنگی میان دو نهاد سیاسی در جمهوری بوسنی و هرزگوین (جمهوری صربسکا و فدراسیون مسلمان - کروات) مکانیزمهای اجرایی لازم برای توسعه سیاسی در این کشور را به منظور همگرایی این جمهوری با مجموعه اتحادیه اروپایی فراهم نماید، به این منظور نماینده یاد شده دارای اختیاراتی به شرح ذیل می‌باشد: (www.ohr.int)

- ۱- نظارت بر حاکمیت قوانین در دو نهاد سیاسی جمهوری بوسنی و هرزگوین؛
- ۲- جلوگیری از بروز و ظهور مجدد گرایش‌های ناسیونالیستی؛
- ۳- نوسازی ساختارهای اقتصادی در جمهوری بوسنی و هرزگوین؛
- ۴- تقویت جایگاه و پتانسیل نهادهای دولتی؛
- ۵- نظارت بر فرآیند نوسازی ارتشهای منطقه و در نهایت نوسازی حوزه امنیت؛
- ۶- نظارت بر فرآیند بازگشت آوارگان.

## ۲- کنترل جریانهای سیاسی منطقه‌ای

آمریکا کوشید با تضعیف جریانهای ناسیونالیستی و گرایشهای مذهبی (بویژه در بین صربها و مسلمانان) زمینه را برای کنترل جریانهای میانه‌رو و متمایل به غرب فراهم آورد. مهمترین گزینه آمریکا در جریانهای سیاسی، تقویت گرایشهای کمونیستی قبلی بود، که در دوران جدید به احزاب سوسیالیستی تبدیل شده بودند. این رویکرد در مواردی حتی به دخالت آمریکا در انتخابات (بویژه در سال ۲۰۰۰) نیز انجامید.

## ۳- اجرای طرح تعدیل نیرو و تجهیزات ارتشهای درگیر در بحران

طراحان صلح دیتون، با این استدلال و منطق که از طریق کاهش و تعدیل نیروهای نظامی\* و تجهیزات و جنگ‌افزارهای طرفین می‌تواند از روند اوج‌گیری و تصاعد بحران

\* ارتش مردمی بوسنی (مسلمانان) در طول جنگ نابرابر در پرتو ایدئولوژی دفاعی خود یعنی (توجه به پایه‌های عقیدتی و ملی و حفظ یکپارچگی بوسنی) و پشتیبانیهای برخی کشورهای اسلامی به ویژه جمهوری اسلامی ایران توانسته بود بر مبنای بسیج عمومی مسلمانان به استعداد بیش از دویست هزار نفر ارتش فراگیر سازماندهی نماید که این مسأله با اهداف آمریکا در منطقه تباین داشت، از این رو طراحان آمریکایی دیتون که با هرگونه



جلوگیری نمود، برنامه کاهش تسلیحات نظامی را در بستن پیمان صلح دیتون گنجانید. بر اساس ماده یک الحاقیه یاد شده، طرفین متعهد شدند که علاوه بر ایجاد تدابیر اعتمادسازی به منظور کاهش احتمال تهاجمات غافلگیرانه، نیروهای نظامی و جنگ‌افزارهای خود را براساس جدول زیر تنظیم نمایند. بر این اساس موافقتنامه اجرای برنامه کاهش تسلیحات در دو مرحله و براساس جدول یاد شده باید اجرا می‌گردید:

۱- مرحله اول تا ۳۱ دسامبر ۱۹۹۶،

۲- مرحله دوم تا ۳۱ اکتبر ۱۹۹۷،

جدول میزان تسلیحات نظامی مجاز (www.intlicrisis-group.org)

کشور	توپخانه	تانک	ادوات زرهی	هواپیمای نظامی	هلیکوپتر
یوگسلاوی	۳۷۵۰	۱۰۲۵	۸۵۰	۱۵۵	۵۳
کرواسی	۱۵۰۰	۴۱۰	۳۳۰	۶۲	۲۱
فدراسیون	۱۰۰۰	۲۷۳	۲۲۷	۴۱	۱۴
صربسکا	۵۰۰	۱۳۷	۱۱۳	۲۱	۷

جدول استعداد نیرویی مجاز (Ibid)

یوگسلاوی	کرواسی	بوسنی و هرزگوین	فدراسیون	جمهوری صربسکا
۱۲۴۳۳۹	۶۵۰۰۰	۶۰۰۰۰	۵۵۰۰۰	۶۵۰۰۰

آمریکا برنامه‌ای را موسوم به "آموزش و تجهیز" قبل از امضا صلح دیتون و همزمان با تأسیس فدراسیون مشترک مسلمان - کروات بوسنی، به منظور شکل‌دهی به ارتش

زیرساختهای دفاعی بومی برای تثبیت حضور و نقش خود مخالف بودند، الحاقیه B1 دیتون که ناظر بر کنترل تسلیحات طرفین درگیر در یوگسلاوی سابق می‌باشد به این پیمان منضم نموده‌اند.

تازه تأسیس مسلمان و کروات آغاز نمود. برابر آمار ارائه شده تا سال ۱۹۹۷، حدود ۴۰۰ میلیون دلار هزینه صرف اجرای برنامه "آموزش و تجهیز"\* شده است.

ایالات متحده اجرای این پروژه را با استناد به ضرورت تأسیس یک ساختار نظامی فراگیر (بر اساس فرهنگ رایج قومیتها) میان اقوام تشکیل دهنده فدراسیون یاد شده به عنوان یکی از مهمترین معیارها در بحث هویت‌سازی ملی توجیه و از آن دفاع نمود، در نتیجه ایالات متحده در پرتو ارائه طرح تعدیل ارتشهای منطقه، علاوه بر آنچه پیش‌تر گفته شد توانست:

- ۱- تصمیم‌گیریهای امنیتی و نظامی مربوط به منطقه بالکان را از حیطه نفوذ بازیگران محلی خارج نموده و تحت اختیار خود بگیرد، مستمسک اصلی آمریکا در این رابطه کاستن از خطر و ریسک آغاز مجدد مجادلات نظامی بین دو نهاد موجود سیاسی در بوسنی و همچنین سایر کشورهای منطقه بود.
- ۲- آمریکا طرح آموزش و تجهیز ارتش نوپای فدراسیون (مسلمان - کروات) را ارائه و در سایه طرح یاد شده برای اولین بار در این‌گونه مداخلات توانست نقش اساسی را در ارائه دکترین نظامی متناسب با تغییرات به وجود آمده در صحنه تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی سابق در راستای اهداف سلطه‌طلبانه خویش ایفا نماید. تعیین سقف و استعداد نیرو و تجهیزات و آموزش برای ارتش جدید فدراسیون بوسنی، یکی از نادرترین اقداماتی بود که تاکنون در صحنه تحولات امنیتی و نظامی یک کشور خارجی انجام گرفت.
- ۳- پذیرش استانداردهای موردنظر آمریکا در طرح تعدیل، پیش‌شرطی بود که کشورهای شامل طرح یاد شده را با توجه به نفوذ و قدرت فراوان آمریکا در ساختارهای موجود در جامعه اروپا، از مواهبی چون پذیرفته شدن در جامعه کشورهای اروپا - آتلانتیک، بهره‌مندی از کمکهای اقتصادی برای نوسازی

\* اجرای برنامه آموزش و تجهیزات ارتش فدراسیون توسط یک شرکت نظامی، خصوصی آمریکایی به نام MPRI صورت می‌پذیرد. بدین‌ترتیب ایالات متحده علاوه بر نظارت و کیفیت و کمیت تسلیحات ارتش فدراسیون بر آموزشهای ارائه شده به عناصر ارتش یاد شده نظارت و کنترل دقیقی داشته است.

زیرساختهای از بین رفته و استفاده از چتر امنیتی موجود در اروپا (ناتو) بهره‌مند می‌ساخت، همین موضوع برای تثبیت تسلط هژمونیک و استیلای ایالات متحده بر اروپا بسیار اهمیت داشت.

#### نتیجه‌گیری

در پاسخ به پرسش آغازین مبنی بر اینکه مداخله ایالات متحده در بحران بوسنی با چه انگیزه و اهدافی صورت گرفت؟ و سرانجام این مداخله، آیا به تسلط نسبی و گسترش نفوذ (سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی) آمریکا در منطقه بالکان گشت؟ بیان شد که در نتیجه ورود آمریکا و مداخله این کشور در بحران بوسنی، توان طرفهای درگیر در جنگ دچار فرسایش و تضعیف شد و زمینه برای ایجاد صلح و نظم موردنظر آمریکا در این بخش از اروپای مرکزی، که در حقیقت مدخلی برای تحولات عمیق‌تر در سایر بخشهای این منطقه مهم و راهبردی بود، فراهم آمد. هرچند تاریخ منطقه بالکان گویای تأثیرپذیری شدید این نقطه از اروپا از سیاستها و منافع قدرتهای بزرگ خارجی است، اما درک این پیچیدگیها از سوی آمریکا و عدم اتخاذ سیاستی مشترک از سوی دولتهای اروپایی در مواجهه با بحران یاد شده، سبب گردید تا موانع موجود در مسیر اجرای طرحها و سیاستهای سردمداران کاخ سفید در این بخش حساس از اروپا مرتفع و ساختارهای نوین در حال پی‌ریزی عمیقاً از سیاستهای جهانی آمریکا بر پایه نظم نوین متأثر گردد. در نتیجه هیچ کشور یا مجموعه‌ای در اروپا با توجه به تحولات مورد نظر به ایجاد نقش‌آفرینی مؤثر در عرصه تحولات منطقه‌ای بدون توجه به قدرت مسلط و هژمون قادر نخواهد بود.

تغییرات ایجاد شده پس از مداخله آمریکا در بحران بوسنی و مدیریت آن در منطقه\* در حقیقت خط بطلانی بود بر این منطق که با انحلال پیمان ورشو و شکست نظام کمونیستی، صلح و آزادی و استقلال سیاسی در اروپا و جهان تجلی خواهد یافت، مسأله‌ای که سالها مبلغین و نظریه‌پردازان صلح‌طلب غربی در خطابه‌های تبلیغاتی خود

\* تضعیف شدید موقعیت صربها در محیط سیاسی منطقه و محیط بین‌المللی، بویژه پس از بحران در کوزوو و حمله آمریکا و متحدانش به یوگسلاوی علی‌رغم مخالفت اروپاییان و همچنین ایده اتحاد اسلاوها که به کاهش نقش و تنزیل جایگاه ستی روسها منجر گردید.

درباره آن داد سخن می‌دادند، در حقیقت مداخله آمریکا در بحران بوسنی بخشی از سناریویی بود که این کشور برای توجیه حضورش (نظامی) در اروپا در راستای ایجاد، توسعه و تحکیم مبانی لیبرالیستی مورد نظرش برای ساختار جدید اروپا، یا به زعم مسئولان امریکایی، اروپای جوان به صحنه آورد. این مسأله و مسائلی که بعدها رخ داد موجب شدا علاوه بر کاهش وجهه کشورهای اروپایی، شانس و امکان بازنگری جدی در احیای اندیشه اروپایی مستقل در همه وجوه که پس از فروپاشی بلوک شرق امکان آن به وجود آمده بود، مورد خدشه‌دار و تا حدود زیادی بی‌اعتبار گردد. بر همین اساس می‌توان پیامدهای زیر رابه عنوان تأثیرات اساسی مداخله آمریکا در بحران یاد شده قلمداد نمود:

- (۱) کارآمدی اروپاییان در حل چالشهای موجود در منطقه اروپای مرکزی و شرقی که بشدت دستخوش تحولات سیاسی و امنیتی ناشی از جابجایی قدرت و فروپاشی نظام گذشته گردیده بودند، خدشه‌دار شد.
- (۲) اندیشه تأمین امنیت اروپا توسط کشورهای منطقه بدون حضور آمریکا که به واسطه فروپاشی بلوک کمونیستی و پیمان نظامی - امنیتی رقیب (ورشو) به وجود آمده بود، با موانع جدی روبه‌رو شد و اروپا تأمین امنیت خود را نیز تابع حضور و نقش آمریکا دانست و خود را به آمریکا وابسته احساس نمود.
- (۳) ایجاد ساختارهای سیاسی - امنیتی مستقل که با توجه به از بین رفتن رقابتهای سیاسی - ایدئولوژیکی گذشته زمینه‌های بروز و ظهور تازه‌ای یافته بود، در عمل ناکام ماند.\*
- (۴) ایجاد واحدهای سیاسی منسجم و یکپارچه بعد از تحولات به وجود آمده و حل مسائل ناشی از وجود چالشهای قومی، ملی و مذهبی موجود در منطقه بالکان، که می‌توانست با ابتکار و مدیریت کشورهای منطقه و در سایه مشارکت مؤثر کشورهای مهم اروپایی محقق گردد، دقیقاً در فرایند معکوسی

\* در فوریه ۱۹۹۲ اسنادی از پنتاگون حاکی از اینکه وزارت دفاع آمریکا درصدد تدوین یک استراتژی خاص با هدف بازداشتن هر قدرت دیگری از ایفای نقش در جهان، حتی در سطح منطقه‌ای به بیرون درز کرد. (هیبلزگری،

سیر نمود؛ به عنوان مثال می‌توان به ایجاد ساختار سیاسی شکننده در بوسنی و هرزگوین و همین‌طور منجمدسازی بحران و مسأله کوزوو و مونته‌نگرو که به عنوان اهرمی برای پی‌گیری سیاستهای توسعه‌طلبانه و توجیه ادامه حضور نظامی همچنان در دست آمریکا در اروپا خواهد بود، اشاره نمود.

(۵) ایجاد ساختارهای سیاسی، اقتصاد، امنیتی مستقل و یا وابسته به قدرتهای اروپایی و روسیه در منطقه اروپای مرکزی و شرقی عقیم ماند.

(۶) کشورهای منطقه به متحدان و همراهان منطقه‌ای و جهانی آمریکا تبدیل شده و در اقدامات و بحرانهای دیگر به عنوان تنها متحدان اروپایی آمریکا، عمل کردند.

(۷) اعطای نقش سازنده و مؤثر به روسیه با توجه به ظرفیت این کشور در کمک به ایجاد امنیت در اروپا در راستای نظریه خانه اروپا، که از سوی برخی کشورهای مهم اروپایی پی‌گیری می‌شد، در عمل با اعمال سیاستهای ابزاری فرصت‌طلبانه آمریکا با تأخیر و انحراف مواجه شد.

(۸) بحرانهای منطقه، فلسفه وجودی ناتو را مجدداً توجیه کرد و این سازمان مهم را از بحران هویت خارج ساخت، آمریکا همواره ناتو را نهاد مناسبی برای حضور مشروع خود در اروپا تلقی می‌کرد و از آن در جهت تأثیرگذاری بر مسائل سیاسی و امنیتی و تصمیم‌گیریها در اروپا استفاده می‌کرد.

(۹) موارد پیش‌گفته، نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت موقعیت هژمونیک آمریکا و در حاشیه قرار دادن کشورهای اروپایی ایفا نمود.

#### منابع فارسی

- ۱- آسایش زارچی، محمدجواد (۱۳۷۴)؛ *بحران بوسنی و هرزگوین و مذاکرات صلح*، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۲- آکسفورد، باری (۱۳۷۸)؛ *نظام جهانی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳- امینیان، بهادر (پاییز ۱۳۸۱)؛ «پی افکندن نظم نوین جهانی»، *مجله سیاست خارجی*، سال شانزدهم.

- ۴- بزری، عقیف (۱۳۶۸)؛ *میلیتاریسم امریکا بنیاد بردگی معاصر*، ترجمه محمد درخشنده، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵- حافظنیا، محمد (۱۳۷۸)؛ "ماهیت بحران کوزوو و نگرانی از تداوم آن"، *مجله پاسدار اسلام*، شماره ۹.
- ۶- رادوان و کادینویچ (۱۳۷۹)؛ "اروپای جنوب شرقی میان اتحادیه اروپا و آمریکا"، در محمد قدس (ویراستار)، *تحولات منطقه بالکان و آینده بوسنی و هرزگوین*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۷- سلیمی، حسین (؟)؛ "تأملی در نظریه نظام جهانی"، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*.
- ۸- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۶)؛ *نظریه پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالیهای فکری*، تهران، انتشارات سمت.
- ۹- فوتن، آندره (۱۳۶۴)؛ *تاریخ جنگ سرد*، جلد اول، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو.
- ۱۰- ماریو، سپینلا (۱۳۵۶)؛ *برگزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی*،
- ۱۱- متقی ابراهیم (۱۳۷۶)؛ *تحولات سیاست خارجی امریکا: مداخله‌گرایی و گسترش ۹۷-۴۵*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۲- هیبلز گری، کریس (۱۳۸۱)؛ *جنگ پست‌مدرن سیاست نوین درگیری*، احمدرضا تقا، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۱۳- والراشتاین، امانوئل (۱۳۷۷)؛ *سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، نشر نی.

### English Reference

- 1- Brown, J. F. (2001); *The Grooves of Change : Eastern Europe at the Turn of The Millennium*, London, Duke University Press.
- 2- Civic, Christopher (1991); *Remaking the Balkans*, London, Royal Institute for International Affairs.
- 3- Crampton, R. J. (2002); *The Balkans*, London, pearson Education.
- 4- Friedman, Francine (2004); *Bosnia and Herzegovina : A Polity on the Brink*, London, Routledge.

- 5- Galtung, Johan (1990); U.S Foreign Policy as Manifest Theology, Culture and International Relations, ed., Jongsuk Chay, New York Praeger, .
- 6- Gilpin, R. (1987); *War and Change in World Politics*, Cambridge : Cambridge University Press.
- 7- Meyer, Edward (2002); *Balkan 2010*, New York, the Council of Foreign Relations.
- 8- Newsweek, 4 December 1995, p.19.
- 9- Peace, Security and Conflict Prevention, Sipri-unesco Handbook. Oxford University Press, 1998.
- 10- [www.hawza.net/per/magazin/iq/025/iq02504.html](http://www.hawza.net/per/magazin/iq/025/iq02504.html).
- 11- [www.intlicrisis-group.org/projects/bosnia/reports/bh28rep1.htm](http://www.intlicrisis-group.org/projects/bosnia/reports/bh28rep1.htm)
- 12- [www.ohr.int/ohr.info/ohr-mip/default.asp?content-id=29145](http://www.ohr.int/ohr.info/ohr-mip/default.asp?content-id=29145)